

اول سموئیل باب 30

جنگ با عمالیقی‌ها

1 روز سوم داوود و همراهانش به صقلغ آمدند و دیدند که عمالقه به جنوب حمله کرده، شهر صقلغ را آتش زده‌اند 2 و زنها و کودکان را اسیر کرده با خود برده‌اند، اما کسی را نکشته‌اند. 3 داوود و همراهانش وقتی آن صحنه را دیدند و پی‌بردند که شهر به خاکستر تبدیل شده و زنان و پسران و دخترانشان را به اسارت برده‌اند، 4 آن‌قدر گریه کردند که دیگر توان گریه کردن نداشتند. 5 دو زن داوود، اخینوعم یزرعیلی و ابیجایل زن نابال کرملی هم جزو اسیران بودند.

6 داوود با مشکل بزرگی روبه‌رو شده بود، زیرا مردها به‌خاطر از دست دادن زن و فرزندانشان بشدت ناراحت شده بودند و می‌خواستند داوود را سنگسار کنند. اما خداوند خدای داوود، او را تقویت نمود. 7 داوود به ابیاتار کاهن، پسر اخیملک گفت: «جامه مخصوص کاهنان را برای من بیاور!» و ابیاتار آن را برایش آورد. 8 آنگاه داوود از خداوند پرسید: «آیا به تعقیب آنها بروم؟ آیا می‌توانم به آنها برسم؟» خداوند جواب داد: «بلی، برو و آنها را تعقیب کن. مطمئناً به آنها خواهی رسید و اسیران را آزاد خواهی کرد.»

9 پس داوود و ششصد نفر همراهان او به راه افتادند تا به وادی بسور رسیدند. 10 دویست نفرشان آن‌قدر خسته شده بودند که یارای پیش رفتن نداشتند. اما داوود با چهارصد نفر دیگر به راه خود ادامه دادند. 11 مردان داوود در سر راه خود با جوانی مصری در صحرا برخوردند و او را نزد داوود آوردند. آن شخص، سه شبانه‌روز چیزی نخورده بود، پس نان و آبی به او دادند تا بخورد. 12 همچنین یک تکه نان انجیر و دو خوشه کشمش به او دادند. وقتی که او سیر شد و حالش بجا آمد، 13 داوود از او پرسید: «کیستی و از کجا آمده‌ای؟»

او گفت: «من یک مصری و غلام یک عمالیقی هستم. سه روز پیش مریض شدم و به همین خاطر اربابم مرا ترک کرد. 14 ما به منطقه کریتیان که در جنوب یهوداست و جنوب کالیب حمله کردیم و شهر صقلغ را آتش زدیم.»

15 داوود به او گفت: «آیا حاضری مرا نزد آنها ببری؟»

او جواب داد: «اگر به نام خدا قسم بخوری که مرا نکشی و به دست اربابم نسپاری، من تو را نزد آنها می‌برم.»

16 وقتی او داوود را نزد عمالیقیان برد، دید که آنها بساط خود را در همه‌جا پهن کرده می‌خوردند و می‌نوشیدند و به‌خاطر آن‌همه غنیمتی که از کشور فلسطینیان و یهودا به دست آورده بودند، جشن گرفته بودند. 17 داوود و همراهانش، در سپیده دم به آنها حمله کردند و تا شام روز دیگر به کشتار آنها پرداختند. به غیر از چهارصد نفرشان که بر شترهای خود سوار شدند و فرار کردند، کس دیگری نتوانست بگریزد. 18 داوود همه افراد و همه چیزهایی را که عمالیقیان به غنیمت گرفته بودند دوباره به دست آورد

و دو زن خود را هم نجات داد. 19 هیچ چیزی از آنها کم نشد، نه خرد و نه بزرگ، نه پسر و نه دختر، همه چیز را دوباره به دست آوردند. 20 داوود همچنین گله‌ها و رمه‌ها را پس گرفت و مردم آنها را پیشاپیش خود می‌راندند و می‌گفتند: «اینها همه غنایم داوود است.»

21 وقتی داوود به وادی بسور برگشت به آن دویست نفری که به خاطر خستگی نتوانستند همراه او بروند گفت: «صلح و سلامتی بر شما باد.» 22 اما بعضی از اشخاص پست و شرور که در بین همراهان داوود بودند گفتند: «چون اینها با ما نیامدند، پس از غنایمی هم که به دست آورده‌ایم، چیزی به آنها نمی‌رسد. فقط زن و فرزندان خود را بگیرند و پی کار خود بروند.»

23 اما داوود گفت: «نه برادران، این کار را نکنید! شکرگزار باشید که خداوند ما را حفظ کرد و به ما کمک نمود که دشمن خود را شکست بدهیم. 24 در این مورد من با شما موافق نیستم. هرکس حق مساوی دارد. خواه به جنگ رفته باشد، خواه از اموال و اثاثیه مراقبت کرده باشد.» 25 از همان روز به بعد این قانون را در بین اسرائیل مرسوم ساخت که تا به امروز باقی است.

26 وقتی داوود به صلح آمد یک سهم از غنیمت را برای دوستان و رهبران یهودا با این پیغام فرستاد: «اینها هدیه‌ای است که از دشمنان خداوند به غنیمت گرفته‌ایم.» 27 هدایایی هم به شهرهایی فرستاد که او و همراهانش به آنجا سفر کرده بودند، یعنی بیت‌ئیل، راموت جنوبی، یتیر، 28 عروعر، سفموت، اشتموع، 29 راکال، قینیان، 30 حرما، بورعاشان، عتاق 31 و حبرون.